



پسوندهای تحبیبی فارسی در دوره اسلامی (۳)

علی اشرف صادقی

۷- پسوند -وک و مشتقات آن

چنان‌که در شماره سیزدهم همین مجله (ص ۷) گفته شد، در فارسی میانه یک پسوند تحبیبی -ōg وجود داشته است. به احتمال قوی پسوند -وک فارسی نیز، که -ōk تلفظ می‌شده، با پسوند -ōg خویشاوند یا یکسان است. مثال‌های آن:

اسفندوک: ابوبکر احمدبن محمدبن محمد اسفندوک (شیخ‌الحکمایی و حیدری، ص ۵۸۵).

اهموک: محمد الحسین اهموک، روی سنگ قبری از سال ۵۵۶ (افشار، ج ۱، ص ۶۸۰).

بایجوک: محمدبن ابوالقاسم بایجوک، ابوالفضل بقالی خوارزمی، نحوی و ادیب متوفی در ۵۶۲ (یاقوت، ادباء، چاپ مارگلیو، ج ۱۹ ص ۵). ذهبی (ص ۸۷) این شخص را به صورت ابوالقاسم بن بایجوک ضبط کرده است. به احتمال قوی، بایجوک / بایجوک یک نام / لقب و احتمالاً خوارزمی است.

بوروک: علی بن محمدبن علی بوروک (شیخ‌الحکمایی و حیدری، ص ۵۸۷).

جموک: ابوابراهیم عبدالله بن خنجه، لقب او جموک است (ابن‌ماکولا، ج ۴، ص ۴۳).

جموک بن خنجه ابوابراهیم بخاری که نام او عبدالله و از قریه دُخْفَنَدون است (ابن‌ماکولا، ج ۲، ص ۱۳۱). ابوعبدالله محمدبن احمدبن حرث بن جموک از قریه‌ای از بخارا به نام «مَرَعَبُون» (ابن‌ماکولا، ج ۲، ص ۱۳۲). ابن‌ماکولا در جایی دیگر (ج ۲، ص ۴۳۰ و ۴۳۱) نام قریه را به شکل «مرغبون» ضبط کرده و همین باید درست باشد. جموک بی شک یک کلمه سغدی است.

حمّوک: ابویعقوب یوسف بن موسی بن عبدالله بن خالد بن حمّوک مروودی (ابن ماکولا، ج ۲، ص ۱۳۲). شاید حمّوک صورت تحبیبی محمد باشد.
 دغدوک (یا دخدوک): ابوسعید دغدوک از معاصران ابن سینا که ظاهراً در مقبره او مدفون است (مجله ارمنان، سال ۱۷، شماره ۶، ص ۴۳۸).
 سوندوک: نام کاتب نسخه‌ای از تراجم الاعاجم بقالی خوارزمی در سال ۷۶۸ (سبحانی - آق‌سو، ص ۵۱۶). شاید سوندوک تصحیف سویدوک باشد (سویدوک).
 سویدوک: عمر بن سویدوک ابوحفص خوارزمی حاجی (صریفینی، شماره ۱۲۳۲). سویدوک و سوندوک ظاهراً به زبان خوارزمی است.
 سیدوک: ابوطاهر واسطی شاعر، معروف به سیدوک (ثعالبی، یتیمه، ج ۲، ص ۳۷۲؛ ابن‌شاکر، ج ۱، ص ۵۷۶؛ در ندیم، ص ۱۹۴: سندوک [!]). سیدوک شاعر (یاقوت، ادباء، ج ۴، ص ۱۷۷۶). ابوالحسین بن جعفر بن فضل بن فرات ملقب به سیدوک (یاقوت، ادباء، چاپ مارگلیو، ج ۷، ص ۱۶۴). محمد قزوینی نوشته «نام یکی از عفاریت بوده (الفهرست [چاپ فلوگل]، ص ۳۰۹، شماره ۲۶). پس اسم مستعار شاعر واسطی لابد منقول از اینجا باید باشد» (یادداشتها، ج ۷، ص ۱۷۷).
 عبدوک: (بیهقی، علی بن زید، چاپ تهران، ص ۱۴۵، چاپ هند، ص ۲۵۲).
 عمروک: محمد بن محمد بن محمد بن عمروک شریف صالح فخرالدین ابوالفتح قرشی تیمی بکری نیشابوری (ابن‌صابونی، ص ۲۹۱ حاشیه، نقل از ابن‌دیبی).
 کادوک: ابوسعید کادوک. نام شخصی که سنگ قبر او با تاریخ ۵۴۵ در موزه متروپولیتن نیویورک است (فصلنامه فرهنگ یزد، شماره ۳۱، تابستان ۱۳۸۶، ص ۶۵). شاید کاد تلفظ ایرانی جزء اول کلمه قاضی باشد. در بسیاری از نقاط ایران قاضی را در قرن‌های اول هجری «کادی» تلفظ می‌کرده‌اند.
 ماهوک: ابوجعفر احمد بن ماهوک. سنگ قبر او در یزد تاریخ ۵۲۱ دارد (افشار، ج ۱، ص ۶۸۰).

مِهروک: یوستی (Justi, S. 206: "Mihrūk") به نقل از منابع سریانی، که کلمه را Mihrūq ضبط کرده‌اند، از مهروک پدر ازشک نام می‌برد که یکی از دوازده مغی است که عیسی را پرستیدند. او از یک مهروک دیگر پسر شرزر نام می‌برد. این نام مربوط به پهلوی اشکانی است، اما از این نظر که سابقه این پسوند را به پیش از اسلام و قرن اول میلادی می‌رساند ذکر شد.

مولوک: محمدبن حسین مولوک. سنگ قبر او تاریخ ۶۹۶ دارد (افشار، ج ۱، ص ۶۸۱).
ناکوک: عطاءبن یعقوب ناکوک غزنوی، شاعر قرن پنجم (عوفی، ص ۷۰ و بعد؛ صفدی، ج ۲۰، ص ۲۱۲: ناکل). ناک معلوم نیست مخفف چه نامی است.
هلسوک: عبدالرحمان حسن بن محمدبن هلسوک. سنگ قبر او در یزد است و تاریخ ۵۳۳ دارد (افشار، ج ۱، ص ۶۸۰). هلس معلوم نیست مخفف چه نامی است. این پسوند امروز در یزد به شکل ok- تلفظ می‌شود: علیوک (Aliyok).

۷-۱-۱- وکه

رافوکه: ابومنصور سرخسی معروف به رافوکه (سمعانی، تحبیر، ج ۱، ص ۲۸۷؛ نیز سماعی، انساب، ج ۷، ص ۳۱۱؛ نیز سماعی، معجم‌الشیوخ، برگ ۵۰ پشت). در تحبیر (ج ۱، ص ۱۲۱، ذیل شرح حال ابوسعید سهلوی) نام این شخص چنین ضبط شده: ابومنصور محمدبن عبدالملک ظفری معروف به رابوکه، که ظاهراً «رابوکه» مصحّف رافوکه است. راف معلوم نیست مخفف چه نامی است.

شادوکه: ابراهیم بن شادوکه (او قبل از هارون الرشید درگذشته بوده است) (تاریخ قم، ص ۱۰۴، ۱۵۹)؛ آسیای شادوکه (تاریخ قم، ص ۵۳، ۵۴، ۵۶).

علوکه: علوکه اصفهانی (سمعانی، تحبیر، ج ۱، ص ۲۰۷؛ سماعی، معجم‌الشیوخ، برگ ۷۹ پشت). جزء اول این نام ظاهراً همان علی است.

لوکه: محمدبن یوسف قزوینی ابوبکر، معروف به لوکه (محدث، ص ۹۲). لوکه معلوم نیست از چه نامی مشتق شده است.

متوکه: متوکه بن اسحاق، از فرزندان اسحاق بن احوص، از نخستین اشعریانی که به قم آمدند (تاریخ قم، ص ۱۵۹). مقایسه شود با متکه (متکه بن علی) (همان، ص ۳۶). احتمالاً جزء اول این نام بخش اول کلمه محمد است. نیز مقایسه شود با متویه و متجه (← دنباله مقاله).

نجوکه: در تاریخ قم (ص ۶۱) آمده است: «نجوکاباد: جلین آن را از برای پسر خود نجوکه بنا کرده است». در همین کتاب (ص ۱۱۳ و ۱۳۵) از نجوکاباد، که در حوالی جمکران فعلی است، نام برده شده است.

هندوکه: امیر هندوکه (اسفزاری، ج ۲، ص ۱۴۵، ۱۵۲).

۸- پسوند -جه / -چه (= (a)j/ča)

این پسوند همان چه تصغیر است که برای تحبیب نیز به کار رفته است. مثال‌ها:

ابجه: ابراهیم بن ابجه منجانی اصفهانی (سمعانی، انساب، ج ۵، ص ۳۹۰). جزء اول این لقب جزء اول ابراهیم است. بنابراین، تلفظ آن باید اِبجه / اِبچه باشد.

احمدچه: احمدچه رازی. شاعر شیعی (عبدالجلیل رازی، ص ۲۳۱، ۵۷۷).

اسکجه: خطیرالدین عبدالعزیز اسکجه، مترجم و امق و عذرا به شعر عربی (نجم‌الدین ابوالرجای قمی، ص ۲۵۹).

أَفْرَجَه: ابوجعفر بن أفرجَه، احمد بن ابراهیم بن یوسف بن یزید بن بُنار تیمی، مولای تیم، درگذشته در سال ۵۳ (ابونعیم، ج ۱، ص ۱۵۰ و ۲۶۴)؛ ابراهیم بن ابویحیی مُکْتَب معروف به أفرجَه، اهل مدینه (ابونعیم، ج ۱، ص ۱۷۵)؛ محمد بن ابراهیم بن یوسف حافظ معروف به ابن أفرجَه، درگذشته در سال ۳۰۷ (ابونعیم، ج ۲، ص ۲۶۵). از سه مورد فوق مشخص می‌شود که جزء اول أفرجَه جزء اول ابراهیم است که ظاهراً در اصفهان افرهیم (به فتح اول؟) تلفظ می‌شده است. موردی دیگر نیز این برداشت را تأیید می‌کند و آن اینکه نامی که در همین جلد (ص ۲۶۱، سطر ۳۱) به صورت محمد بن احمد بن ابراهیم قطان ذکر شده، در همین صفحه (سطر ۲۳) به شکل محمد بن احمد بن أفرکیه قطان آمده است. بی شک افرکیه باید أفرکیه خوانده شود که مرکب است از أفر + ک + - و یه.

امیرجه: ابو عبدالله عبدالسمیع بن ابونصر بن امیرجه ملون هروی، متوفی در ۵۴۹ (سمعانی، تحبیر، ج ۱، ص ۴۵۲)؛ برادر او: ابو محمود عبدالصیر بن ابونصر بن امیرجه ملون ضراب اهل هرات، متوفی در ۵۴۱ (سمعانی، تحبیر، ج ۱، ص ۵۰۶)؛ امیرجه ابوالفتح موفق بن طلحه، اهل هرات (صریفی، شماره ۱۵۵۸)؛ عبدالفتاح بن امیرجه صیرفی معیر که از شیخ الاسلام هروی روایت می‌کند (ذهبی، ص ۵۹۷)؛ امیرجه سفال فروش (انصاری هروی، ص ۶۱۱ و ۶۱۲؛ جامی، ص ۲۸۳).

بالیجه: محمد بالیجه سمنانی (در سال ۸۹۰) (میراث جاویدان، شماره ۵۹، ۱۳۸۶، ص ۸۰). شاید بالیجه نامی باشد که با پسوند مورد بحث ارتباط ندارد.

بکجه: ابوبکر بن عمران بن ابوبکر بکجه اشعری که در قم پلی ساخته بوده است (تاریخ قم، ص ۲۷)؛ قنطره (پل) بکجه (تاریخ قم، ص ۳۶، سه بار). جزء اول بکجه جزء اول کلمه ابوبکر است.

ترکچه: ترکچه حاجب (بیهقی، ابوالفضل، ص ۸۳۸). وی از سرداران سلطان مسعود غزنوی در جنگ دندانقان بود.

خرجه: احمدبن خرجه نهاوندی (یاقوت، بلدان، ج ۲، ذیل جیلان). در نام‌های ایرانی نامی به‌صورت خر بود نیز هست که با خر ترکیب شده‌است.

خورچه: محمود خورچه (انصاری هروی، ص ۱۸؛ جامی، ص ۳۴۳). احتمالاً خورچه شکل تحبیبی خورشید یا نام‌های دیگری مانند Xwar-yazd، Xwarēn و جز آن‌هاست.

خیرچه: خواجه خیرچه صوفی (انصاری هروی، ص ۵۹۵ و ۵۹۶؛ جامی، ص ۳۵۷) = کمال‌الدین خواجه خیرچه (اصیل‌الدین عبدالله واعظ، ص ۲۴).

زادجه: احدبن زادجه، رئیس مطوعه در بخارا (ابن‌ماکولا، ج ۱، ص ۲۱). زاد در فارسی میانه به‌عنوان نام کاربرد داشته و زادویه شکل تحبیبی دیگر آن است.

علجه: ضیاء‌الدین علجه، طغرای سلطان محمود (نجم‌الدین ابوالرجای قمی، ص ۱۶۹، ۱۷۹، نیز ۱۸۲ و ۱۸۳). عزالدین علجه (همان، ص ۲۰۲)؛ ابوالفضایل علجه اصفهانی (همان، ص ۱۱۴)؛ حیدربن حسن بن علجه اصفهانی (ابن‌فوطی، ج ۴، بخش ۱، ص ۷۱۶)؛ محمدبن ناصر بن منصور بن علجه اصفهانی (همانجا، ص ۹۵۱)؛ حسین بن محمدبن علجه اصفهانی (همان، ج ۴، بخش ۴، ص ۹۸۸).

علیجه: علیجی منسوب به علیجه، تصغیر علی است (سمعانی، انساب، ج ۹، ص ۳۵۹). فورجه: ابوعلی محمدبن حمدبن فورجه (کذا) بدو جردی (کذا، به‌جای برو جردی) شاعر اهل اصفهان (ثعالبی، تتمه، ج ۱، ص ۱۲۳)؛ ابن‌شاکر با ارجاع به ثعالبی، ج ۳، ص ۳۴۴، شماره ۴۴۵)؛ محمودبن عبدالکریم اصفهانی معروف به فورجه (ابن‌ماکولا، ج ۴، ص ۳۱۹، حاشیه، نقل از استدراک ابن‌نقطه)؛ ابوالخیر عبدالکریم بن علی بن محمدبن علی بن فورجه اصفهانی (سمعانی، تحبیر، ج ۱، ص ۴۷۹). مصحح تحبیر در حاشیه نوشته: «در ویفات، ص ۵۹: معروف به فورجه». ذهبی (ص ۵۱۱) می‌گوید «فورجه در اصفهانی‌ها زیاد است». ظاهراً فورجه معرب پورک‌چه است. مقایسه شود با فورک در نام ابن‌فورک اصفهانی ابوبکر محمد، متوفی در ۴۰۶ که فورک نام جد اوست. نیز مقایسه شود با فورویه در نام حمدبن فورویه (ماقرّوخی، ص ۳۰).

کودجه: عبدالرحمان بن ... ابو مسلم صیرفی ملقب به کودجه مشکین (ابونعیم، ج ۲، ص ۱۱۷). ظاهراً کودجه مرکب است از کودک + چه.

مانگجه: ظهیرالدین عبدالعزیز مانگجه قمی شاعر (نجم‌الدین ابوالرجای قمی، ص ۷۲ و ۹۱)؛ مانگ به معنی «ماه» است. مقایسه شود با ماهرو (تاش ماهرو سپهسالار آلتون‌تاش

خوارزمشاه که بسیار زیبا بوده و ذکر او در تاریخ بیهقی آمده است). نیز مقایسه شود با مانک علی میمون از بزرگان زمان محمود و مسعود غزنوی. نیز مقایسه شود با مانگیل.
 متجه: آسیای متجه (تاریخ قم، ص ۲۷، ۵۴). شاید مت مخفف محمد باشد. در تاریخ قم (ص ۱۶۶، چاپ انصاری) این نام براساس نسخه اساس آن متجه ضبط شده است. مقایسه شود با متکه در بالا و متویه.

ممجه: در بیشتر منابع این نام بدون تشدید آمده و تنها بعضی از آن‌ها آن را مشدد ضبط کرده‌اند، به این شرح: ابوالعباس احمدبن محمدبن سهل، محمد معروف به ممجه (اصل: ممجه) (ابوالشیخ، ج ۴، ص ۲۶۳)؛ ابن ممجه (ابونعیم، ج ۱، ص ۳۵۷)؛ کریمه بنت ابوسعبدبن ممجه (مافرّوخی، ص ۳۰؛ ترجمه فارسی، ص ۱۲۳: کریمه دختر ابوسعبد ممجه)؛ ابوالفتح محمدبن عبدالله بن ممجه معروف به معجز (همان، ص ۳۴؛ ترجمه فارسی، ص ۱۲۶: ابوالفتح محمد عبدالله [کذا] ممجه معمر [کذا])؛ عبدالرحمن بن عمر بن ... ممجه اصفهانی (سمعانی، تحبیر، ج ۱، ص ۴۹۴)؛ احمدبن محمدبن سهل جیرانی معروف به ابن ممجه (ابن نقطه)، اما در توضیح [المشبه]: ممجه (ابن ماکولا، ج ۲، ص ۲۴۸ حاشیه)؛ ممجه اصفهانی (محمودبن عثمان، ص ۳۳۰؛ مرصدالاحرار، ترجمه دیگری از سیره ابواسحاق کازرونی، خطی، برگ ۱۸۲ الف: ممجه). ممجه ظاهراً مبدل ممکجه است.

وشجه / خشجه (ظاهراً: خوشجه): لقب احمدبن یحیی بن حمزه ثقفی (ابونعیم، ج ۱، ص ۹۷).

ورجه: سعیدبن یحیی معدّل، ملقب به ورجه بن سیاه (ابونعیم، ج ۱، ص ۳۲۸).
 همیرجه: ابوعبدالله حسین عریضی همیرجه، از سادات عریضی از فرزندان علی بن محمدبن جعفر (تاریخ قم، ص ۲۲۴، نیز ذکر او فقط به صورت همیرجه: ص ۲۲۳). ابوعبدالله حسین ملقب به همیرجه (ابن طباطبا، ص ۱۰۳ و ۱۵۹). ابن عنبه (ص ۲۴۵) آن را به صورت امیرکا آورده و کچوئی (ج ۲، ص ۲۳۹) می گوید پس امیرکا و همیرجه یکی است و این سخن درست به نظر می رسد. ظاهراً «همیر» تلفظ دیگری از امیر است. در زبان خوارزمی امیر به صورت «خَمیر» تلفظ می شده است (مطرزی، ج ۱، ص ۵ و حاشیه ۳). خمیر جزو نام‌های خوارزمیان نیز دیده می شود (فیروزآبادی، ذیل همین کلمه).

۹- پسوند ی (= -ī)

این پسوند در فارسی میانه هم وجود داشته و آن را به صورت -iy ضبط کرده‌اند. در فارسی میانه پسوند تحبیبی دیگری به شکل -īg نیز وجود داشته که پس از افتادن g پایانی آن به شکل

Ī- درآمده است. بنابراین، مثال‌هایی که از زبان فارسی در دست است و به Ī- ختم می‌شوند می‌توانند دنباله هر دو پسوند فارسی میانه باشند. مثال‌ها:

اممی: ابوبکر محمدبن احمدبن ... سنناربن اُممی بن معدان بن خوشمردان صوفی معروف به ابن باغبان، اهل اصفهان (سمعانی، تحبیر، ج ۲، ص ۷۶). ریشه و تلفظ این نام معلوم نیست.

امیری: امیری از فرزندان ابوسعید محمدبن ابوالحسن محمدبن ... ابومنصور ظفر زبارة (بیهقی، لباب، ج ۲، ص ۶۹۸). امیری فرزند ناصر بن حسین از سادات بنی ظفر زبارة (همان، ص ۷۰۳). رافعی در التدوین از هشت تن که نام آن‌ها امیری بوده است نام می‌برد. بعضی از آن‌ها از این قرارند: امیری ابوعبدالکریم دقاق قزوینی، امیری بن ابوالعباس قزوینی، امیری بن محمدبن عمر بن زادن زادانی (← محدث، ص ۱۵). امیری در تمام این موارد اسم است، نه نام تحبیبی.

ایشی: ایشی نیلی، نام زنی که نام اصلی او عایشه بوده است (محمدبن منور، ص ۷۳-۷۴). شفیعی کدکنی ایشی را تلفظ عامیانه خراسانی عایشه می‌داند (همان، ج ۲، ص ۶۸۹-۶۹۰). اما به احتمال قوی، ی پایان این کلمه ی تحبیب است. تلفظ کلمه هم ظاهراً باید «ایشی» Ayšī باشد، به جای «ایشی» که ثقیل است.

بابی: در منابع چند تن به این نام ذکر شده‌اند، از این قرار: بابی بن فرخ‌آذین مجوسی (ابن اسفندیار، ص ۸۴)؛ بابی که از موالی است (ابن ماکولا، ج ۱، ص ۱۵۸-۱۵۹)؛ بابی بن جعفر بن بابی جیلی (یاقوت، بلدان، ج ۲، ص ۱۷۹). بابی بن سعید، شخصی که در میان استنداریان دوستدار شمس المعالی قابوس بوده (رشیدالدین، بخش غزنویان و سامانیان و آل بویه، ص ۱۰۰). وی احتمالاً دیلمی بوده است. نام این شخص یک بار در ترجمه تاریخ یمنی (ص ۲۲۸) به شکل بابی بن ابی سعید ذکر شده است و دو بار به صورت بابی بن سعید (جرفادقانی، ص ۲۲۹ و ۲۴۱). سبکی در معجم الشیوخ (ص ۶۱۶) از شخصی به نام عبداللّه بن بابیه نام می‌برد که معلوم نیست نام پدر او، بابیه، با بابی ارتباط دارد یا نه.

چنان‌که دیده می‌شود، بابی در تمام موارد فوق نام است، نه لقب، اما در فارسی میانه Bābiy شکل تحبیبی Bāb به معنی «پدر» است (→ Gignoux 1986, p. 54; Ibid., 2003, p. 26) ظاهراً این نام تحبیبی به همین صورت از دوره میانه به دوره جدید رسیده و به عنوان نام به کار رفته است.

بهائی: شکل تحبیبی بهاءالدین: بهاءالدین عاملی، عالم معروف شیعی دوره صفویه.

بیری / پیری: ابوبکر احمد بن عبید بن فضل بن سهل بن بیری واسطی (ذهبی، ص ۱۰۷). زادان فرسخ پسر بیری، کاتب حجاج بن یوسف (بلاذری، ج ۲، ص ۳۶۸)؛ پیری اشغانی (ابن بلخی، ص ۱۹). بیری اشغانی یکی از پادشاهان اشکانی (مسکویه، ج ۱، ص ۱۰۶). در ابن بلخی (ص ۵۵ و ۵۶) و طبری (سری اول، ج ۱، ص ۶۹۳) نام دیگری به صورت سری (بدون نقطه) آمده که خدمتکار (غلام) دارای اصغر (داریوش دوم) بوده است. پیری شکل تحبیبی پیروز و نام‌های دیگری مانند پیروزشاپور، پیروزنرسه و غیره است که با پیروز ترکیب شده‌اند یا شکل تحبیبی پیر و نام‌های ترکیب شده با پیر، مانند پیرچیر آتخش (آتش)، پیرتهم و مانند آن‌ها، است که در فارسی میانه رایج بوده‌اند (← Gignoux 1986, p. 148-149; Ibid., 2003, p. 55-56). شگفت است در میان نام‌هایی که ژینیو گرد آورده پیری دیده نمی‌شود، حال آنکه، چنان‌که دیدیم، ابن بلخی و مسکویه فردی به نام پیری اشغانی را نام برده‌اند (برای چند پیری دیگر، ← Justi, S. 252).

تیتی: دختر صلاح‌الدین جبریل، فروشنده دینه سمندز (مبایعه‌نامه‌ای به تاریخ ۶۰۳ هجری) (شیخ‌الحکامی، ص ۴)؛ تیتی شمسه بنت مسعود (همو، ص ۲۳). در برهان قاطع (ذیل تی‌تی) آمده است: «زنان پادشاهان گیلان را ... گویند» و محمد معین در توضیح آن نوشته است: «در گیلان وقتی ماه (قمر) را به کودکان نشان می‌دهند، می‌گویند: "الله تی‌تی"». از این توضیح این نکته به دست می‌آید که تی‌تی در زبان کودکان گیلک به معنی «ماه» است. بنابراین، تی‌تی در نام مورد بحث مقاله از زبان کودکان گرفته شده و به معنی «ماه» است.

جائی / جای: ابوالعباس بن جایی (رشیدالدین، بخش غزنویان و سامانیان و آل‌بویه، ص ۱۰۸)؛ در جرفادقانی، ص ۲۳۶: جائی). معلوم نیست این نام صورت تحبیبی چه نامی است. احتمال قوی‌تر این است که جائی / جای صفت نسبی باشد.

جشنی: جشنی بن بدرالدین، کاتب اقرارنامه‌ای با تاریخ ۶۷۷ مربوط به بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی (شیخ‌الحکامی، ص ۱۰-۱۱). برای سه جشنی دیگر، ← همو (ص ۱۹۱-۱۹۲).

حمدی: منہاج سراج جوزجانی (قرن هفتم) (ج ۱، ص ۳۵۳) می‌نویسد در غور محمد را حمد و حمدی می‌گویند.

درستی: دختر کسری از نسل کیکاووس و همسر بهرام گور در هفت‌پیکر نظامی:

دخت کسری ز نسل کیکاوس درستی نام و خوب چون طاوس

هر چند اینکه بهرام چنین زنی داشته افسانه است، اما این افسانه احتمالاً وجود این نام را در قرن ششم هجری نشان می‌دهد.

رکنی: ظاهراً شکل تحبیبی نام رکن‌الدین ابهری (جاجرمی، ج ۲، ص پنجاه‌ویک و ۱۰۷۳).
شادی: شادی بن عبدالله مولای ابوالنجیب قزوینی (محدث، ص ۳۳)؛ شادی ارمنی (همانجا)؛ ایوب بن شادی (صفدی، ج ۲۰، ص ۱۵۷)؛ شیرکوه بن شادی (صفدی، ج ۳، ص ۱۵۴)؛ شادی بن فرج بن عبدالله اصفهانی (صریفینی، شماره ۸۱۳)؛ عمر بن حسین بن شادی بن فرج اصفهانی اهل نیشابور (سمعی، تحبیر، ج ۱، ص ۵۱۶)؛ شادی لقب ابوصالح محمد بن علی سرخسی (ابن‌ماکولا، ج ۵، ص ۶ حاشیه). شادی در مثال‌های فوق، به استثنای مورد آخر، همه جا به صورت نام به کار رفته، نه تحبیبی، اما در اصل شکل تحبیبی نام‌هایی مانند شادآذرشاپور (Šād-Adur-Šābuhr) شادگ و شادشاپور (Šād-Šābuhr) است که بر روی مهرهای ساسانی دیده می‌شود (← Gignoux 2003, p. 61).

شیرمردی: (ابن‌اسفندیار، ص ۲۳۸).

شیلی: شیلی پسر فرخزاد (فرخزادان) مرزبان فیروزشاپور (شهر انبار در عراق کنونی) در زمان شاپور دوم (ذوالاکتاف) (یاقوت، ج ۳، ص ۹۲۹)؛ شیلی معلم بابک، بنیان‌گذار فرقه ندیم، چاپ فلوگل، ص ۳۴۱) به نقل از یوستی، ذیل همین کلمه.

عبدی: عبدالجبار بن امیرة بن محمد رباطی مقری معروف به عبدی (محدث، ص ۳۷).
عزیزی: عزیزی فرزند ابوعبدالله حسین بن ... ابوالحسن پلاس‌پوش (بیهقی، لباب، ج ۲، ص ۷۰۲)؛ عزیزی فرزند سید علی بن حسینک، از اعقاب تاج‌الدین یحیی بن محمد (همان، ص ۷۱۲).

عمی: ابوجعفر محمد بن علان بن محمد معروف به عمی علان (سهمی، ص ۳۹۸). عمی شکل تحبیبی عمّ عربی است که در فارسی ایران با پسوند -و تصغیر و تحبیب به شکل عمو درآمده و در فارسی تاجیکی با الحاق پسوند -ک تحبیب به صورت عمک به کار می‌رود: شیخ عمی بسطامی (جامی، ص ۳۰۵)؛ دفتر روشنائی، ص ۱۶۴، ۱۶۶، ۲۹۰ و غیره). در دفتر روشنائی (ص ۱۷۳) این شخص عمویّه بسطامی نامیده شده است با پسوند -ویّه تحبیبی؛ موسی بن ابوموسی [برادر بایزید] مشهور به عمی (کتاب‌النور من کلمات ابی طیفور در عبدالرحمن بدوی، شطحات‌الصوفیه، ص ۶۳)؛ شفیع کدکنی، دفتر روشنائی، ص ۱۱۱). شفیع درباره عمی می‌نویسد: «این عنوان عمی در مقامات بایزید یکی از مسائل دشوار است و تصمیم‌گیری در باب آن هنوز برای من آسان نیست. نیکلسون آن را عمّی (به صیغۀ تصغیر) ضبط

کرده است (اللَّمْع، ص ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۳۲۴، نیز مقدمه انگلیسی اللمع). و نورالدین شریبه نیز همین ضبط نیکلسون را پذیرفته (طبقات الصوفیه، سُلمی، ۶۷، ۷۰، و ۷۳)، ولی احتمال اینکه این کلمه عمّی (عموی من) باشد احتمال دوری نیست، به عنوان یک کلمه خطاب عام ... در مقامات بایزید بسیارند از اهالی قومس که عنوان ایشان عمّی است: عمّی ولایی و عمّی اسماعیل و عمّی حسن درزجی که پیر خرقة ابو عبدالله داستانی است (دستورالجمهور، نسخه تاشکند، برگ ۲۸ و ۲۹ و ۳۰) (دفتر روشنائی، ص ۳۸۰). نام این سه تن در دستورالجمهور چاپی چنین ضبط شده است: عمّی ولایی (ص ۲۷)؛ عمّی اسماعیل (ص ۹۰)، ذکر عمّ (یک نسخه: عمّی) و روایت حدیث او از سلطان بایزید (ص ۸۷)، عمّی حسن درزجی (ص ۸۴). چنان که دیده می شود، عمّی در این موارد در خطاب به کار نرفته است، عمّی در این موارد همان شکل تحبیبی عمّ است که به عنوان لقب جلو نام‌های مذکور به کار رفته است. امروز نیز عمو به صورت نوعی لقب تحبیبی جلو نام مردان به کار می رود. عمو عباس، عمو حسن ...

فیلی: بکرویه بن فیلی صفار (محدث، ص ۱۷. در رافعی، ج ۲، ص ۳۵۷: فیله). مقایسه شود با فیلیو: عبدالکریم بن عبدالجبار بن عبدالکریم دلمی (رافعی، ج ۳، ص ۲۰۷: دلالمی) بزاز، معروف به فیلیویه (محدث، ص ۴۴، رافعی، همانجا).

کاکا: ماکان کاکا = ماکان پسر کاکا. کاکا پسر فولادوند دیلمی بود (بیهقی، ابوالحسن، چاپ هند، ص ۱۵۹، چاپ تهران، ص ۹۳: کیاکی). در هر سه نسخه تاریخ بیهقی به جای کاکا، کیاکی آمده و کاکا در چاپ هند تصحیح مصحح براساس سایر منابع است. نولدکه (ص ۳۱) کاکا را kākê [= kākê] ضبط کرده و نوشته kākê و kākô در کردی به معنی «برادر» است.

در مازندرانی کاکو به معنی «دایی» است و پسوند -و پسوند تحبیب است، مانند خالو که از خال عربی به معنی «دایی» و -و تحبیب ساخته شده و نیز مانند عمو. شکل دیگر کاکو کاکویه است. علاءالدوله احمد بن محمد بن محمد را، که دایی مجدالدوله دیلمی بوده، کاکویه می خوانده اند. پسوند -ویه نیز پسوند تحبیبی است. به نظر می رسد که کاکا + کاک + ی تحبیب ساخته شده باشد. کاک به نوشته اسدی در لغت فرس در ماوراءالنهر به معنی «مرد» است. در کردی نیز به معنی «برادر بزرگتر» است. مقایسه شود با کاکا (فرهنگ‌نویسی، شماره ۱۳، ۱۳۹۷، ص ۳۰). اما اگر ضبط کیاکی در تاریخ بیهقی اصالت داشته باشد، ممکن است این نام مرگب از کیا + ک میانجی و -ی تحبیب باشد و با کاک و کاکو و کاکویه ارتباط نداشته باشد.

گنجی: گنجی خاتون فروشنده زمین‌های بوبک هیر (اردبیل) در مباحثه‌نامه‌ای با تاریخ ۷۵۴ (شیخ‌الحکامی، ص ۴۰).

لشکری: لشکری بن مردی از سرداران وشمگیر (مسکویه، ج ۵، ص ۳۶۷، ج ۶، ص ۷۰۶، ج ۸، ص ۹، ۱۰ و ۱۱). معلوم نیست لشکری نام تحبیبی، مثلاً مشتق از لشکرشکن و سی تحبیب، است یا صفت نسبی از لشکر.

ماسی: ابن ماسی (سهمی، ص ۴۱۸). مقایسه شود با ماسویه (= ابن ماسویه، پزشک مسیحی ایرانی در قرن دوم و سوم) و ماسه (= ابن ماسه، پزشک قرن سوم) و ماسه پسر مازیار و پدر فرخ و جد ابونصر بن عبدالرزاق طوسی [ظاهراً ابومنصور محمد بن عبدالرزاق] (Justi: "Māsah").

مامی: بهاء‌ولد پدر مولانا می نویسد مردم مادر مرا «مامی» می‌گویند (خطیبی، ج ۲، ص ۴۵). فروزانفر در تعلیقات کتاب (ص ۲۵۶) می‌نویسد: «شاهدی است بر استعمال کلمه مامی در عهد مصنف، هم بدین معنی که اکنون در محاورات متداول است و در بشرویه مامو، مام گویند». ظاهراً مام و مامو (= māmē > māmū) در تداول مردم بشرویه و خراسان است. اما مامی که در تهران رایج است و فرزندان خطاب به مادر خود می‌گویند به احتمال قوی، از mummy انگلیسی گرفته شده است.

مردی: لشکری بن مردی (= لشکری در بالا). در فارسی میانه مرد و مردبود به‌عنوان نام خاص به‌کار می‌رفته و مردی ظاهراً شکل تحبیبی این کلمات است. در تاریخ طبری (سری اول، ج ۲، ص ۸۷۶) نیز از یک مردبود نام برده شده است. نیز مقایسه شود با شیر مردی در بالا که شکل تحبیبی شیر مرد است.

ممی: پیره ممی (ابن‌بزاز، ص ۶۸۷ و ۸۱۲ و ۱۰۴۵). ممی شکل تحبیبی محمد است. صالح بن ممی کاتب نسخه منحصربه‌فرد زیج یمینی از محمد بن علی حقایقی است که در بلغارستان نگهداری می‌شود و مرکز پژوهشی میراث مکتوب در سال ۱۳۹۷ آن را منتشر کرده است (نیز = علی صفری آق‌قلعه، میراث علمی اسلام و ایران، شماره ۶، ۱۳۹۴، ص ۱۲۸). امروز نیز در آذربایجان گاهی محمد را ممی می‌گویند (کسروی، ص ۱۶۶).

این پسوند امروز نیز زنده است و به صورت کوتاه‌شده نام‌های خاص می‌پیوندد، مانند اسی (= اسماعیل)، فری (= فریدون)، اشی (= اشرف) و غیره.

تتودور نولدکه در کتاب تحقیقات ایرانی (Vol. 1, pp. 29-31) بحث کوتاهی راجع به نام‌های تحبیبی مختوم به -ai- دارد. به نوشته او از دوره فارسی باستان تعدادی نام‌های مختوم

به ai وجود دارد که به احتمال قوی، همه نام‌های تحبیبی هستند. مثال‌هایی که وی ذکر می‌کند همه نام‌های ایرانی‌ای هستند که در آثار مورخان و نویسندگان یونانی نقل شده‌اند، مانند Bagaios (که باید شکل تحبیبی نام‌هایی مانند Bagabuxša، Bagābigna، Bagapatēs، یعنی Bagapāta باشد)، Ariaios (که باید شکل تحبیبی Ariyârâmna باشد)، و Tiraïos (که نام پادشاه میشان [خاراکس] قدیم واقع در جنوب غربی ایران در رأس خلیج فارس و جنوب شرقی عراق بوده و بر روی سکه‌ها و در کتاب Macrobi [منسوب به Lucian] آمده در نام آبراه «نهر تیری» در جنوب غربی شوش باقی مانده است) ← [معجم البلدان] یاقوت، ذیل همین نام و ذیل تیرا و سایر کتب جغرافیایی قدیم). Tīrē دیگری در تاریخ تأسیس سلسله ساسانی دیده می‌شود [منظور تیری است که از سوی جُوزهر یا جُزهر یا گوزهر (Gōzihr) حاکم اصطخر در زمان بابک پدر اردشیر آرگبد دارا برگرد شده بوده است]، ← [تاریخ طبری، سری اول، ص ۸۱۵ [در اصل: ۱۱۵]، سطر ۱ [نیز ← تاریخ بلعمی، ص ۸۷۶]، [...] تیری از Tiridātes یا نام‌هایی شبیه به آن گرفته شده است. به نظر نولدکه عرب‌ها، که نمی‌توانسته‌اند تیرویه را تلفظ کنند، آن را به تیری (Tīrē) تغییر داده‌اند. یوستی نیز در نامنامه ایرانی این نظر را پذیرفته است (Justi, s.v. Tiraïos). در تاریخ طبری حداقل از دو تیرویه نام برده شده است؛ یکی تیرویه پسر بسطام، دایی خسرو پرویز (سری اول، ص ۲۱۶۹). دیگری تیرویه پسر کردنک از اجداد سوخرا (سری اول، ص ۸۷۸). تیرویه و نیز تیری، همان طوری که نولدکه اشاره کرده، باید از تیرداد یا نام‌های دیگری مانند تیر خسرو، تیر مهر و غیره گرفته شده باشد (برای این نام‌ها، ← Gignoux 1986, p. 167-168; Ibid., 2003, p. 62-63). تیرویه در فارسی میانه به صورت Tīrōy به کار می‌رفته است (همان‌ها). طبیعی است که در میان حدود ۱۴۷۰ نامی که ژینیو گرد آورده تیری دیده نمی‌شود.

نام دیگری که تغییری همانند تغییر تیرویه به تیری کرده شیرویه است. مسکویه در تجارب الامم (ج ۱، ص ۲۴۷-۲۴۸ و ۲۸۹) شیرویه پسر خسرو پرویز را به صورت شیری آورده، اما در صفحه ۲۴۹ و ۲۵۰ نام پسر او را به شکل اردشیر بن شیرویه نقل کرده است. شیرویه صورت تحبیبی نام‌های شیر، شیرنیو (Šēr-nēw) و جز آن‌هاست.

نام سوم کردی = گردی در مسکویه (ج ۱، ص ۲۱۵ و ۲۱۹) است به جای گردویه که ظاهراً باید Gordē خوانده شود.

نولدکه می‌گوید (ص ۳۰-۳۱) این پسوند امروز هم در کردی، در کنار \bar{o} ، به صورت \bar{e} زنده است، مانند اوسی $\bar{O}s\bar{e}$ (= عثمان)، حسی $Has\bar{e}$ (= حسن)، $K\bar{a}k\bar{e}$ به معنی «برادر»، در کنار $K\bar{a}k\bar{o}$ ، برابر کاکوی در فارسی در شاهنامه (ج ۱، ص ۱۲۹، بیت ۹۹۵ [چاپ خالقی مطلق، ج ۱: فریدون، بیت ۹۵۲، ۹۷۰، ۹۷۹، و ۹۷۹، منوچهر: بیت ۸۹۰]؛ ابن اثیر، ج ۹، ص ۱۴۶ و ۳۸۷؛ یاقوت، ج ۱، ص ۴۲۰ و بعد؛ ابن خلکان، شماره ۱۸۹، ص ۱۳۲ [چاپ احسان عباس، ج ۲، ص ۱۵۹، شماره ۱۹۰]. شاید کاکای در [تاریخ طبرستان و مازندران] ظهیرالدین [مرعشی] (ص ۳۰۲ و جاهای دیگر)، که به دنبال نام ماکان می‌آید، نیز همین کلمه باشد (همان، ص ۲۷). بنابراین، ما در نام‌های تحبیبی فارسی مختوم به \bar{e} با دو پسوند روبه‌رو هستیم؛ یکی نام‌های مختوم به \bar{e} و دیگر نام‌های مختوم به \bar{i} ($\bar{i}g$ ، $\bar{i}y$). تلفظ کاکای در ماکان کاکای ظاهراً $K\bar{a}k\bar{i}$ است نه $K\bar{a}k\bar{e}$. باین همه، این احتمال را نیز باید مطرح کرد که آیا تعدادی از نام‌هایی که ژینیو با $\bar{i}y$ ضبط کرده نباید با \bar{e} ضبط می‌شد؟ تلفظ‌های کردی این احتمال را تقویت می‌کند.

منابع

- آوی، حسین بن محمد بن ابی‌الرضا (۱۳۲۸)، ترجمه محاسن اصفهان، به کوشش عباس اقبال، ضمیمه مجله یادگار، تهران.
- ابن طباطبا، ابراهیم بن ناصر (۱۳۸۸ قمری / ۱۹۶۸)، منتقلة الطالبیة، به کوشش محمد مهدی خراسان، مطبعة حیدریه، نجف.
- ابن‌عنه، جمال‌الدین احمد حسینی (۱۳۸۰ / ۱۹۶۱)، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، به کوشش محمد حسن آل طالقانی، مطبعة حیدریه، نجف.
- ابن فوطی، کمال‌الدین ابوالفضل عبدالرزاق (۱۹۶۷)، تلخیص مجمع الآداب فی معجم اللقب، بخش چهارم، جلد ۴، به کوشش مصطفی جواد، بغداد.
- ابن مرتضی، احمد بن یحیی (۱۴۰۹ قمری / ۱۹۸۸)، طبقات المعترله، به کوشش سوزانا دیوالد ویلزر، دارالمنتظر، بیروت.
- احمد بن حسین بن شیخ خرقانی (۱۳۸۸)، دستور الجمهور فی مناقب سلطان العارفين ابی یزید طففور، به کوشش محمد تقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، میراث مکتوب، تهران.
- اسفزاری، معین‌الدین محمد (۱۳۳۸)، روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات، به کوشش محمد کاظم امام، دانشگاه تهران، تهران.

۱. در این فهرست فقط منابعی ذکر شده که در بخش‌های اول و دوم این مقاله نیامده‌اند، مگر بعضی منابع که به دلیلی در اینجا نیز تکرار شده‌اند.

اصیل‌الدین عبدالله واعظ (۱۳۵۱)، مقصد الاقبال سلطانیه، به کوشش مایل هروری، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.

افشار، ایرج (۱۳۴۸)، یادگارهای یزد، انجمن آثار ملی، تهران.

انصاری، عبدالله (۱۳۶۲)، طبقات الصوفیه، به کوشش محمد سرور مولایی، توس، تهران.

جاجرمی، محمدبن بدر (۱۳۵۰)، مونس الاحرار، به کوشش میرصالح طبیبی، انجمن آثار ملی، تهران.

خطیبی، بهاء‌الدین محمدبن حسین معروف به بهاء‌ولد (۱۳۳۸)، معارف، جلد ۲ (= جلد ۴)، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، اداره کل نگارش وزارت فرهنگ، تهران.

رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۳۸ / ۱۹۵۹)، جامع التواریخ، بخش غزنویان و سامانیان و آل‌بویه، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران.

سبحانی (هاشم‌پور سبحانی)، توفیق و حسام‌الدین آق‌سو (۱۳۷۴)، فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه دانشگاه استانبول، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.

شُبکی، تاج‌الدین عبدالوهاب (۲۰۰۴)، معجم الشیوخ، به کوشش بشار عواد، راند یوسف عنبکی و مصطفی اسماعیل اعظمی، دارالغرب الاسلامی، بیروت.

شیخ‌الحکمایی، عمادالدین (۱۳۸۷)، فهرست اسناد بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی و موزه ملی ایران، تهران.

شیخ‌الحکمایی، عمادالدین و نسرتین حیدری (۱۳۹۷)، «جغرافیای تاریخی و سیاسی خور و بیابانک براساس وقفنامه مورخ ۶۸۷ ق»، نسخه‌های خطی، دفتر ۱۴، زیر نظر رسول جعفریان، کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، تهران، صفحه‌های ۵۷۵-۶۱۱.

فیروزآبادی، معجدالدین، قاموس اللغة، چاپ سنگی.

کسروی، احمد (۱۳۳۵)، شهریاران گمنام، امیرکبیر، تهران.

مافروخی، مفضل‌بن سعد (۱۳۱۲)، ذکر محاسن اصفهان، به کوشش سید جلال طهرانی، اقبال، تهران.

محمودبن عثمان (۱۳۳۳)، فردوس المرشديه فی اسرارالصمدیه، به کوشش ایرج افشار، طهوری، تهران.

مطّرزی، ابوالفتح ناصرالدین (۱۳۹۹ قمری / ۱۹۷۹)، المغرب فی ترتیب المعرب، به کوشش محمود فاخوری و عبدالحمید مختار، مکتبه أسامة بن زید، حلب (سوریه).

منهاج سراج جوزجانی، ابوعمرو عثمان‌بن سراج‌الدین محمد (۱۳۴۱-۱۳۴۲)، طبقات ناصری، به کوشش عبدالحی حبیبی، کابل، دو جلد.

یاقوت، ابو عبدالله، معجم‌الادباء، به کوشش مارگلیوث (نگارنده به این چاپ دسترسی نداشت و آنچه در این مقاله از این چاپ نقل شده از طریق منابع دیگر، احتمالاً یادداشتهای قزوینی بوده که در فیش‌های خود یادداشت نکرده و فعلاً به این منابع دسترسی ندارد).